

مسافر

آهسته روی شانه خورشید پا گذاشت...



آهسته روی شانه خورشید پا گذاشت
ما را میان این همه تردید جا گذاشت
آن چشم ها که بر لب آتش نشسته بود
برداشت عشق واهمه و زیر پا گذاشت
یا اینکه از خدا و شهادت سرود و رفت
وقتی که ابتدای زمین انتها گذاشت
یک انتهای روشن و ساده، شبیه عشق
بیتی که ابتدای غزل های ما گذاشت
تقدیر ها به فاصله وصل می شدند
وقتی دل و کیوتر و ما را جا گذاشت
ما که به آسمان، به شماها نمی رسیم
هر چند پله های جنون را خدا گذاشت